

روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست

(اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی)

تألیف:

جهانگیر معینی علمداری

(عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۲۷۹۵

شماره مسلسل ۵۴۲۵

معینی، جهانگیر، ۱۳۴۲ - روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست: (اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی) / تألیف جهانگیر معینی علمداری - تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۵. هفته، ۲۰۰ ص: جدول - (انتشارات دانشگاه تهران: شماره ۲۷۹۵) ISBN 964-03-5425-2: ۱۶۵۰۰ ریال		
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا. واژه‌نامه - کتابنامه: ص. ۱۸۳ - ۲۰۰ ۱. علوم سیاسی - فلسفه. ۲. اثبات‌گرایی. ۳. نظریه انتقادی. دانشگاه تهران. مؤسسه انتشارات و چاپ. ۱۳۸۵ ۳۲۰/۰۱ JAVI / م ۶۴ / ۹ م ۳۵۸۷۳ - ۱۳۸۵ کتابخانه ملی ایران		

شابک: ۹۶۴-۰۳-۵۴۲۵-۲ ISBN 964-03-5425-2

عنوان: روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی)

تألیف: دکتر جهانگیر معینی علمداری

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: ۱۳۸۵ (چاپ اول)

چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است.

«کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است»

بها: ۱۶۵۰۰ ریال

پست الکترونیک: Press@ut.ac.ir - آدرس سایت: Press.ut.ac.ir

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیش گفتار.....	هفت
فصل نخست: نظریه و سیاست	۱
فصل دوم: اثبات‌گرایی در سیاست.....	۱۹
فصل سوم: پارادایم و سیاست.....	۳۹
فصل چهارم: بازاندیشی و مطالعه سیاست	۶۱
فصل پنجم: نظریه انتقادی	۸۱
فصل ششم: ساختارگرایی	۱۰۳
فصل هفتم: پست‌مدرنیسم و اندیشه سیاسی.....	۱۲۵
فصل هشتم: هرمنوتیک و سیاست.....	۱۵۳
منابع و مأخذ:	۱۸۳

می‌دانم اکنون می‌خواهم بنویسم - آلبر کامو

پیش‌گفتار

قرن بیست و یکم شاهد تحولات صنعتی، تمدنی و فرهنگی عظیمی بوده است. فقط با گذشت زمان می‌توان به عمق این تحولات آگاهی یافت. رقابت‌های سیاسی و اقتصادی نوبی در حال تکوین و قشربندی‌های اجتماعی جدیدی در حال ظهورند. شدت این تحولات آن قدر است که امواج آن، به نظریه سیاسی نیز کشیده شده است. به طوری که، به جرأت می‌توان از تحول نظریه سیاسی سخن گفت. البته از یک نظر نظریه سیاسی همواره در حال تحول بوده است؛ زیرا فیلسوفان سیاسی و عالمان تجربه‌گرا، در سیاست رویه‌ای انتقادی داشته‌اند و از نظریه‌های پیش از خود انتقاد می‌کرده‌اند. بسیاری از پرسش‌های سیاسی در طول زمان ثابت مانده‌اند، به هیچ کدام جواب قطعی داده نشده و ظهور هر اندیشه نو به دست آویزی برای ارایه راه حل جدیدی تبدیل شده است. با این روند، نظریه سیاسی به طور طبیعی بازسازی می‌شود. به این ترتیب، در فواصل زمانی مختلف، اولویت موضوعی انواع مطالعات سیاسی تغییر کرده است.

ذکر یک مثال، موضوع را روشن می‌کند. پرسش‌های مطرح شده در آغاز قرن بیستم، چنین بود: حکومت‌ها و دولت‌ها چه اهدافی باید داشته باشند؟ و برای دست یافتن به این اهداف چه ابزار و وسایلی مورد نیاز اند؟ ویژگی‌های یک حکومت خوب چیست؟ بهترین شکل حکومت کدام است؟ نحوه طرح و پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها تغییر کرده است. به هر حال، مسایل بشری، نحوه ارتباط انسان‌ها با یک دیگر و با جامعه نیز پیچیده‌تر شده، ملاک‌های سیاسی و علم و شناخت ما از جهان و پدیده‌های سیاسی تحول و گسترش یافته و اجماع جدیدی درباره ارزش‌ها و اصول بنیادی شکل گرفته است. به علاوه، در ابتدای قرن بیستم، برنامه علمی کردن سیاست کاملاً تازگی داشت. روش‌شناسی اثبات‌گرا^(۱) - به عنوان یک رویکرد اصلاح طلبانه در سیاست - تازه مطرح شده بود، اما نگاه نظریه پردازان علوم سیاسی به علم، اینک در آغاز قرن بیست و یکم

میلادی، رو به دگرگونی دارد. اثبات‌گرایی نیروی حیاتی خود را از دست داده و دیدگاه‌های فرائیبات‌گرا^(۱) رو به رشد است. از سوی دیگر، سیمای ایدئولوژیک جهان طی یک صد سال اخیر دچار دگرگونی شده است. پیش از شروع جنگ جهانی اول، فاشیسم و سوسیالیسم ایدئولوژی‌هایی در حال رشد محسوب می‌شدند، اما امروزه افول کرده‌اند. رقیبان مسلکی این مکتب‌ها نیز بدون تغییر نمانده‌اند. به هر حال، تفاوت لیبرالیسم اصلاح‌شده معاصر با لیبرالیسم اولیه چشم‌گیر است. سوسیال دموکراسی نوین (راه سوم) متفاوت از سوسیال دموکراسی ابتدای قرن بیستم میلادی است. در این فاصله زمانی، ایدئولوژی‌های سیاسی جدیدی نیز ظهور کرده‌اند. از جمله آن‌ها، می‌توان به اصول‌گرایی اسلامی، الهیات‌رهایی بخش، جنبش صلح سبز اشاره کرد. گذشته از این، دیدگاه‌های جدیدی درباره ارتباط سنت‌گرایی و مدرنیسم، دولت و جامعه، برابری زن و مرد، حقوق اقلیت‌ها و مسائل قومی، محیط زیست، نقش احزاب سیاسی در نظام سیاسی، سلاح‌های کشتار جمعی و بسیاری مسایل دیگر ارزیاب شده‌اند.

نظریه سیاسی در حال انتقال به وضعیت جدیدی است. سیمای آن به تدریج دگرگون می‌شود. اولاً: "مسایل، مفاهیم و واژه‌های جدیدی (از قبیل جامعه پساعرفی^(۲))، گستره عمومی^(۳)، زبان گفت و شنودی^(۴)، سپهر مجازی^(۵)، پسا مارکسیسم^(۶)، جهانی شدن^(۷))، در بحث‌های سیاسی مطرح می‌شوند. ثانیاً: برخی مفاهیم و اندیشه‌های رایج در سیاست (از قبیل حقوق بشر، جامعه مدنی، حقوق اقلیت‌ها، چند فرهنگ‌گرایی^(۸))، کثرت‌گرایی^(۹) به شیوه‌های جدیدی تعریف شده‌اند. البته تحولات فکری اخیر فقط زاینده تغییرات تدریجی ذکر شده نیست، بلکه دامنه وسیع‌تری دارد و افزایش شکاف بین مفاهیم تثبیت شده و مستقر و واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی در آن دخیل بوده است. وقتی نظریه سیاسی از روند تحولات سیاسی و اجتماعی عقب بماند، به ناچار نیاز

1. Post - Positivism

2. Post - secular

3. Public sphere

4. Dialogic

5. Cyberspace

6. Post - marxism

7. Globalization

8. Multiculturalism

9. Pluralism

به بازسازی خواهد داشت. بسیاری با توجه به همین نکته، به شیوه‌های جدید نظریه‌پردازی روی می‌آورند. با این حال، بخش مهمی از صاحب نظران سیاسی (به ویژه در کشورهای در حال توسعه) آن را نپذیرفته و رغبت زیادی به استفاده از روش‌شناسی‌های جدید نشان نداده‌اند. بسیاری هنوز با همان عادت‌های قدیمی خود به دنیا می‌نگرند؛ در حالی که شرایط زندگی و نحوهٔ مناسبات انسان‌ها، در حال تغییرند. متناسب با آن، باید تلقی ما دربارهٔ انسان، ارتباط فرد و جامعه، فرد و دولت، مشارکت سیاسی و نظم سیاسی تغییر کند.

گذشته از این، چون تعریف‌ها و مرزبندی‌های سیاسی مرتب در حال جابه‌جایی و تغییراند، از هم اکنون باید انتظار بروز برخی آشفتگی‌های مفهومی را داشت. گذر از نظریه‌های اثبات‌گرا به نظریه‌های فرا اثبات‌گرا خواه ناخواه بسیاری از ملاحظات را در حوزهٔ نظریه‌پردازی تغییر خواهد داد. همچنین این گذر، شرایطی را پدید آورده که بهتر است، به قول «آسولیوان»^(۱)، به جای انتظار آرایهٔ یک «برنامه»^(۲) دقیق توسط نظریه‌های جدید، به «برنامه کار»^(۳) کلی اکتفا کرد (آسولیوان: ۲۰۰۰، ۴). به هر حال، این گرایش‌های نظری جدید در سیاست یک دست و همگون نیستند و تناقضات گوناگونی در آن‌ها مشاهده می‌شود. در بسیاری از موارد، برنامه‌های کار جدید، به هیچ سیاست‌گذاری و خط‌مشی مشخصی نرسیده و در حد نظریه باقی مانده‌اند، اما این موضوع نباید پیش داوری نابه‌هنگامی را سبب شود و به نفی یک بارهٔ این موج نظریه‌ها بیانجامد.

نوشته حاضر را نمی‌توان در زمرهٔ آثار مربوط به فلسفهٔ سیاسی یا پژوهش‌های تجربی قرار داد و مباحث مطرح شده در آن، به طور عمده، به مطالعهٔ سیاست در سطح شناختی مربوط می‌شود و ابعاد روش‌شناسانه^(۴) آن می‌چربد. نویسنده، می‌کوشد در چارچوب یک رشته مباحث شناخت‌شناسانه، دستاوردهای فلسفی و علمی فرا اثبات‌گرایی را برای سیاست ارزیابی کند. ملاک انتخاب این نظریه‌ها این است که هر کدام توانسته باشند، از چشم‌انداز خاص خود، اثبات‌گرایی را نقد کنند و از این راه، شرایط

مساعدی برای بهبود روش شناختی نظریه‌های سیاسی فراهم آورند. چشم‌پوشی از این رویکردها به معنای نادیده گرفتن پژوهش‌های اخیر در عرصه فلسفه و علوم اجتماعی خواهد بود.

یکی از ویژگی‌های روش‌های فرائیبات‌گرایانه، نقد علم زدگی^(۱) و فلسفه‌گرایی^(۲) است. نظریه‌های فرائیبات‌گرا از مطلق‌انگاری‌های فلسفی یا علمی انتقاد می‌کنند و ضمن شالوده‌شکنی از دوانگاری^(۳) علم و فلسفه، می‌خواهند فضای بینابینی را به وجود آورند که مجال استفاده از آخرین دستاوردهای علم و فلسفه را فراهم آورند، نه این که یکی را پذیرفته و دیگری را رد کند. اگر چه برخی رویکردهای فرائیبات‌گرای پست مدرن، به اسم مبارزه با علم زدگی، کل پروژه علم را نفی کرده‌اند یا به عنوان نقد سوژه‌محوری و متافیزیک، فلسفه را منتفی می‌دانند، ولی به عقیده نگارنده، می‌توان در چارچوب فرائیبات‌گرایی، درکی علمی-فلسفی ارائه داد و از علم و فلسفه بهره گرفت. با توجه به این نکته، نگارنده ره‌یافت خود را، نه فلسفی و نه علمی، بلکه فرائیبات‌گرای^(۴) می‌داند.

درباره علت‌گزینش چنین موضع روش‌شناسانه‌ای باید گفت، فلسفه سیاسی طی بیش از دو هزار سال، میراثی غنی از متون سیاسی بنیادی برای بشر ارمغان آورده است. فیلسوفان سیاسی پرسش‌های اساسی را در زمینه ماهیت دولت، قانون، عدالت و غیره طرح کرده‌اند. فلسفه سیاسی، به طور عمده، دارای سه ویژگی است. اول: اصول و آرمان‌های مطلوب در یک سازمان یا سامان سیاسی را تعریف می‌کند. دوم، در خدمت انتقاد اجتماعی قرار دارد. سوم، ابزار و روش‌های کلی حرکت به سوی آینده را مشخص می‌کند. «لئو اشتراوس^(۵) ویژگی دیگری را به ویژگی‌های ذکر شده می‌افزاید:

«فلسفه سیاسی کوششی است برای نشان دادن معرفت به ماهیت امور سیاسی به جای گمان درباره آن‌ها» (اشتراوس: ۱۳۷۳، ۴)

اگر چه نسل جدید فیلسوفان سیاسی به تحلیل‌های نظام‌مند توجه بیشتری نشان

1. Scientism

2. Philosophism

3. Dualism

4- Meta - theoretical

5. Leo Strauss

داده‌اند و فلسفه سیاسی به تدریج به صورت یک زیر رشته^(۱) درآمده است، ولی با این حال، فلسفه سیاسی هنوز کیفیت هنجاری‌اش^(۲) را حفظ کرده و گفت و گو دربارهٔ «آنچه سیاست باید باشد» و روشنایی افکندن به مفاهیم و ارزش‌های اصلی سیاسی جزء وظایف اولیه آن باقی مانده است. به طور کلی، فلسفه سیاسی بیش از آن که دغدغه «اندیشیدن دربارهٔ روش اندیشیدن» (معرفت درجه دوم) را داشته باشد، به «اندیشیدن دربارهٔ اندیشه‌ها» (فلسفه) و نقد و ارزیابی اندیشمندان گرایش دارد. در اصل، این شیوه عقلی - هنجاری است و با برنامهٔ قدیمی فلسفه برای «جستجوی حقیقت» پیوند خورده است. شاخه‌های مختلف فلسفه سیاسی، عقل را معیار کشف حقایق زندگی سیاسی و شناخت طبیعت امور سیاسی می‌دانند و دربارهٔ امکان درک عقلی مسایل سیاسی با هم توافق دارند. با این همه، «لئواشترانس» معتقد است که فلسفه سیاسی، علاوه بر کشف حقایق زندگی، اهداف کردار حکیمانه را تعیین می‌کند (اشترانس: ۱۹۷۴، ۵۵). از سوی دیگر، در فلسفه سیاسی، اعتقاد به امکان درک عقلی امور، با تلاش برای رسیدن به «نظم راستین» همراه است. اهمیت این امر، به اندازه‌ای است که «دانتِه گرَمینو»^(۳) می‌گوید: «رشته‌ای که فیلسوفان سیاسی را به یک دیگر پیوند می‌دهد، اعتقاد مستدل به امکان کشف اصول نظم راستین در جریان زندگی اجتماعی است» (گرَمینو: ۱۹۷۶، ۱۵۱). بنابراین، فلسفه سیاسی فقط به احکام مبتنی بر «باید» و روش‌های عقلی برای توجیه این استدلال‌ها متکی نیست، بلکه به دنبال «مشروعیت بخشی» به ارزش‌ها، اخلاقیات یا ترتیبات خاص نیز می‌باشد.

در مقابل، تجربه‌گرایان می‌خواهند مبنای تجربی برای مطالعهٔ سیاست فراهم آورند. طبق این دیدگاه، فقط آن گروه از گزاره‌های سیاسی از اعتبار علمی برخوردارند که از اموری محقق در جهان بیرونی حکایت می‌کنند و هدف این تحقیق علمی، دست‌یابی به معیار دآوری دربارهٔ درستی یا نادرستی گزاره‌های سیاسی است. همان‌گونه که در چارچوب فلسفه سیاسی، اسطورهٔ «عقل همه بین» ملاک دآوری دربارهٔ ماهیت پدیده‌های سیاسی قرار می‌گیرد، رویکرد عینی - تجربی نیز «دقت» را به عنوان ملاک

1. Subfield

2. Normative

3. Dante Germino

داوری معرفی می‌کند. اراده معطوف به دقت، در تمام شاخه‌های رویکرد علمی کم و بیش مشاهده می‌شود. پیامد این جهت‌گیری، غرق شدن در جزئیات و بازماندن از مسایل کلان است. این روش، معمولاً از درک عمیق معضلات سیاسی و اجتماعی ناتوان است.

در نهایت، فلسفه کلاسیک و مدل علمی سیاست، به دنبال دست‌یابی به یک مدل «هنجاری» می‌باشند زیرا، همان‌گونه که در فلسفه کلاسیک نوع خاصی از قانون اساسی، نوع خاصی از حکومت و حاکمیت به عنوان هنجار پذیرفته می‌شوند، تجربه‌گرایی^(۱) در سیاست نیز، به دنبال تثبیت یک رشته هنجارهای تحقیق است. البته این خواسته، در زیر لوای دانش علمی مطرح می‌شود و ظاهری بی‌طرفانه^(۲) دارد. در این کتاب تلاش می‌شود که از هر دو رویکرد مزبور فاصله گرفته شود. به هر حال، انتقاد از علم‌زدگی و روش‌های تجربه‌گرا در سیاست، به هیچ وجه، به معنای بازگشت به فلسفه کلاسیک نیست، بلکه بیانگر یک رویکرد سوم فرانظریه‌ای می‌باشد. این رویکرد سوم، هنوز در جامعه علمی کشور ما چندان شناخته شده نیست.

همان‌طور که اشاره شد، رویکرد کتاب، یک رویکرد فرانظریه‌ای است، اما منظور از فرانظریه چیست؟ در حقیقت، هر فرانظریه مدلی از علم ارائه می‌دهد. بر خلاف نظریه، فرانظریه به ما نمی‌گوید که جهان چگونه کارکردی دارد، بلکه درباره «چگونگی بنیاد نظریه‌ها» سخن می‌گوید و بین انواع فهم‌های موجود از جهان و هستی‌شناسی آن‌ها^(۳) درباره واقعیت، ارتباط برقرار می‌کند. در عرصه فرانظریه، دعاوی هستی‌شناختی و شناخت‌شناسانه نظریه^(۴) و سازه‌های پیشین آن‌ها^(۵) درباره واقعیت بررسی می‌شوند. بنابراین، می‌توان حدس زد که در این کتاب، نظریه‌های سیاسی به طور مستقیم و بی‌واسطه تجزیه و تحلیل نمی‌شوند و پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و شناخت‌شناسانه (باورهای کلی و مبنایی) آن‌ها بررسی می‌شوند. فرانظریه یک نظریه است، ولی در عین حال، درباره طبیعت دانش، ارزش‌ها و شناخت‌شناسی نظریه‌های

1. Empericism

2. Neutral

3. Deontology

4. Epistemologic

5. Apriori constructs

رقیب تحقیق می‌کند (بوتلا^(۱)): منابع اینترنتی).

مباحث فرانظریه‌ای تا حدودی ماهیت علمی دارند. علم، در معنای وسیع کلمه، به ما نمی‌گوید که چطور زندگی کنیم یا به زندگی خود سامان دهیم، بلکه دربارهٔ چگونگی جهان و اینکه چرا جهان این گونه است، اطلاعاتی در اختیار ما قرار می‌دهد. علم می‌خواهد راز و رمزها را بگشاید و از واقعیت افسون زدایی کند. به علاوه، تصور این که علم پاسخ همهٔ پرسش‌ها را می‌داند و همه معماها را حل می‌کند، بیهوده است. اگر علم را در این چارچوب و نه با توجه به پیش زمینه‌های محدودتر عینیت‌گرایانه^(۲) در نظر بگیریم، آن وقت می‌توان فرانظریه را یک اقدام علمی برای شناخت نظریه‌ها و سنجش توانایی‌های آنان قلمداد کرد. به تعبیر دقیق‌تر، فرانظریه یک «فرا علم^(۳)» است. فرا علم به مطالعهٔ حدود دانش‌های علمی می‌پردازد. به هر حال، فرانظریه سیاسی، در مقایسه با نظریه‌های سیاسی، این مزیت را دارد که اطلاعاتی در زمینهٔ چگونگی ساخته شدن نظریه‌های سیاسی در اختیار ما قرار می‌دهد. براساس این اطلاعات، می‌توان محتوای نظریه‌ها را به نحو مویشکافانه بررسی کرد.

به طور کلی، نظریه پردازان سیاسی همواره خود را رویاروی با دو هدف متفاوت یافته‌اند: تلاش پی گیر برای کسب دانش و حرکت در جهت ریشه‌یابی و بهبود وضعیت سیاسی. همهٔ اصناف و شاخه‌های سیاست - در قالب‌های فلسفی، تجربی یا فرانظریه‌ای آن - نمی‌توانند نسبت به این دو هدف بی تفاوت باشند و مجبورند بین این دو هدف سازش ایجاد کنند. به هر حال، به ندرت می‌توان از زیر بار ارتباط نظریه و شرایط سیاسی شانه خالی کرد. شاید مهمترین انگیزه برای تألیف این اثر، احساس نیاز به آرایهٔ تلقی جدیدی دربارهٔ ارتباط اندیشهٔ سیاسی و مسایل روز باشد. شاید طرح چنین ادعایی عجیب به نظر رسد، زیرا در این کتاب، هیچ اشاره‌ای به مسایل روز نشده است، اما در این مورد باید به دو نکته توجه کنیم: اولاً، رشد نظریه‌های سیاسی فارغ از تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی جهان صورت نمی‌گیرد و هرگونه بحثی دربارهٔ تحول نظریه‌ها و گذر به وضعیت جدید، به ناچار با توجه به تحولات سیاسی و اقتصادی

1. Botella

2. Objectivistic

3. Meta - science

جهان صورت می‌گیرد. دوم، تحولات فکری و فلسفی، کیفیت انتظارات ما را از دنیای سیاست را دگرگون می‌کنند. شناخت‌های ما از ماهیت پدیده‌های سیاسی، درک ما را از ماهیت تحولات سیاسی و اجتماعی تقویت می‌کند. بنابراین استدلال‌های فلسفی مطرح شده در این اثر را نباید به عنوان یک رشته بحث‌های انتزاعی و نامربوط به واقعیت‌های سیاسی تصور کرد.

متأسفانه، زمینه‌های مطالعات روش‌شناختی در علوم سیاسی در ایران هنوز چندان قوی نیست. با این حال، انتشار چند اثر در زمینه روش‌شناسی، به بحث‌های روش‌شناسانه در این کشور دامن زده است. از جمله این کتاب‌ها عبارتند از «تحلیل سیاسی» (کولین هی^(۱))، «روش و نظریه در علوم سیاسی» (استوکر^(۲)) و مارش^(۳)، علوم سیاست و سیاست‌علم (ماری هاکس ورث^(۴)) و «شیوه تحلیل جدید در سیاست» (رابرت دال^(۵)) اشاره کرد. شماری از این آثار کوشیده‌اند روش‌های خود را با روش متداول در این رشته‌ها مقایسه کنند. در این زمینه به ویژه باید از کتاب دکتر «سیف زاده» در زمینه ارتباط موجود میان نوسازی و نظریه‌های جدید سیاسی یاد کرد. به هر حال، باید گفت، بدون تردید، گسترش تعداد آثار منتشر شده در پژوهش‌های روش‌شناسانه در سیاست، به تقویت مطالعات بنیادی در زمینه شناخت‌شناسی سیاسی^(۶) یاری می‌رساند.

درباره مضمون مطالب این کتاب باید گفت: فصل نخست به آرایه مقدمه‌ای درباره ماهیت «نظریه سیاسی جدید» اختصاص دارد. در این فصل با مفاهیم اولیه بحث، از قبیل «نظریه» آشنا می‌شویم و هم چنین در این زمینه به جایگاه نظریه‌پردازی در سیاست و اهمیت آن می‌پردازیم. در این چارچوب، نظریه‌پردازی، از سه چشم‌انداز متفاوت فلسفه سیاسی، تجربه‌گرایی و گرایش فرا فلسفی بررسی می‌شود. به هر حال، هنوز هیچ اجتماعی در خصوص وظیفه‌ی نظریه‌پردازی در سیاست پدید نیامده است و دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه وجود دارد. در فصل نخست این دیدگاه‌ها براساس یک روش سازه

1. Collin Hay

2. Stoker

3. Marsh

4. Marry Hawksworth

5. Robert Dahl

6. Political epistemology

انگاران^(۱) تحلیل می‌شوند.

در فصل دوم، خطوط اساسی یک سیاست اثبات‌گرا توضیح داده می‌شود. شاید میراث «علم سیاست» به سختی از اثبات‌گرایی قابل تفکیک باشد. اگر چه نمی‌توان اثبات‌گرایی و روش‌شناسی علمی را یکی فرض کرد، ولی باید اذعان کرد که اثبات‌گرایان برای نخستین بار ایده علمی کردن سیاست را مطرح کردند. در فصل دوم ابعاد گوناگون این حرکت و پیامدهای روش شناختی آن بررسی شده است. نظریه‌های تجربی - اثبات‌گرا در سیاست، با تأکید بر اهمیت نقش «فاکت»^(۲) و «علیت» در تبیین پدیده‌های سیاسی و کم رنگ کردن نقش ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی، مقدمات بروز انقلابی را در مطالعات سیاسی فراهم آوردند. اهمیت این تحول به اندازه‌ای است که تغییرات بعدی در نظریه، همگی واکنشی به آن بوده‌اند. در این فصل سه رویکرد موجود در میان نظریه‌های اثبات‌گرا (یعنی اثبات‌گرایی منطقی^(۳)، فلسفه زبان، اثبات‌گرایی تبیینی) نقد و تحلیل می‌شوند. در بخش پایانی، زمینه‌های بروز بحران در این پارادایم و بروز انقلاب فرا رفتارگرایی^(۴) بررسی می‌شود.

به جرأت می‌توان گفت تاریخچه فلسفه علم به دو دوره قبل و بعد از انتشار کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» تقسیم می‌شود. این مطلب بیانگر اهمیت روش شناختی و شناخت‌شناسانه افکار «توماس کوهن»^(۵) است. در فصل سوم اهمیت این افکار در شکل‌گیری روش‌شناسی‌های فرااثبات‌گرا و پیامدهای^(۶) آن برای نظریه سیاسی، توضیح داده شده است. اگر چه «کوهن» هیچ نقشی در گسترش نظریه سیاسی نداشت، ولی ابتکارهای وی در زمینه شناخت علم، در تغییر جهت‌گیری نظریه سیاسی، در سال‌های اخیر بسیار مؤثر بوده است. در فصل سوم، این تأثیرات تجزیه و تحلیل می‌شوند. به این صورت که ابتدا، محورهای اصلی نظریه «پارادایم‌های علمی» ترسیم می‌شود. سپس کاربرد آن در نقد اثبات‌گرایی توضیح داده می‌شود. آن‌گاه سه روایت عمده از نظریه «کوهن» در سیاست ارایه و نتایج آن تشریح می‌شود.

1. Constructivism

2. Fact

3. Logical positivism

4. Post - behavioralism

5. Thomas kuhn

6. Reflexivity

رویکرد بازخوداندیشی^(۱)، به تدریج به یکی از روش‌شناسی‌های شناخته شده در علوم اجتماعی تبدیل می‌شود. این رویکرد با طرح این انتقاد شروع می‌کند که روش‌های اثبات‌گرا به اندازه کافی به امکان بازاندیشی توجه ندارند. در فصل چهارم زمینه‌های تفکر بازخوداندیشی را در مقابل روش‌های اثبات‌گرا مطرح می‌کنیم.

در فصل پنجم، بحث درباره نظریه انتقادی این فرصت را در اختیار مولف قرار خواهد داد تا درباره اهمیت عنصر «نقادی» برای فراگذری از اثبات‌گرایی در نظریه سیاسی، سخن بگوید. نظریه انتقادی در قالب «فرانظریه‌ای درباره ماهیت علوم اجتماعی» امکانات روشی این امر را پدید آورده است. البته این فصل به شرح نظرات و آرای اعضای «مکتب فرانکفورت» محدود نمی‌شود. به این منظور درک وسیع‌تری از فهم «نظریه انتقادی» ارائه شده است. در این میان، آن چه در نهایت اهمیت دارد، نقد مفهوم «سلطه» و بازتاب آن در مباحث روش شناختی می‌باشد. در این فصل این نکته معلوم می‌گردد که چگونه هواداران این رویکرد، بین نقد اثبات‌گرا، نقد جامعه بورژوازی و سلطه، ارتباط مشاهده می‌کند و این نکته چه پیامدهای روش شناختی برای سیاست دارد.

واژه «ساختارگرایی» در متون نظری فارسی بسیار به کار برده شده است. فصل پنجم به این مکتب اختصاص دارد. در این فصل دو رویکرد علی و رهیافت غیر علی در ساختارگرایی بررسی می‌شوند. برخی فرض‌های مطرح شده در ساختارگرایی غیر علی بعدها توسط فراساختارگرایان بسط و توسعه پیدا کرد. در این نوشته از ساختارگرایی غیر علی، به عنوان یکی از زمینه‌های انتقاد فرااثبات‌گرایانه از زمینه‌های از پیش داده شده باشد. در این فصل، به طور عمده، درباره زمینه‌های فرااثبات‌گرایانه ساختارگرایی غیر علی صحبت شده است. در این ارتباط، مسایلی مانند نقد تجربه‌گرایی، نقد رابطه سوژه و ساختار، نقد سوژه روشن می‌شود.

فصل هفتم تنها به پست مدرنیسم و ارتباط آن با تحلیل سیاسی نمی‌پردازد، بلکه به این پرسش پاسخ می‌گوید که در دوره پست مدرن امکانات موجود برای اندیشه سیاسی تا چه حد گسترش یافته است. در این فصل، این فرضیه ارایه می‌شود که پست مدرنیسم

در سیاست به نسبی‌گرایی نمی‌انجامد. در کنار آن، برخی از ابعاد پست مدرنیسم توضیح داده می‌شوند و سپس تأثیرات آن بر سیاست دموکراتیک سنجیده می‌شوند.

در فصل هشتم هرمنوتیک به عنوان یکی از شاخه‌های رویکرد تفسیری^(۱) ابتدا، روش‌شناسی‌های تفسیری و تفاوت آن با روش‌های تبیینی پرداخته است. بخش بعدی این فصل به تشریح انواع نگرش‌های موجود در زمینه هرمنوتیک اختصاص دارد. بخش دیگر این فصل، سوی‌گیری تفسیری و ارتباط آن با سیاست تجزیه و تحلیل می‌شود.

آن چه در پیش رو دارید، حاصل مطالعات چندین ساله در زمینه روش‌شناسی، شناخت‌شناسی سیاسی است. علاقه به این مسایل در دوران تحصیل در دوره دکتری علوم سیاسی در دانشگاه تهران، به تدریج در من رشد کرد. پس از بر عهده گرفتن تدریس دروس دانشگاهی «نظریه‌های جدید در علم سیاست» و «کاربرد نظریه‌های سیاسی» این اشتیاق تمرکز بیشتری پیدا کرد.

در اینجا لازم است از استادان بزرگواری که همواره مشوقام بوده‌اند، به خاطر آن چه به من آموخته‌اند، تشکر کنم. همین‌طور، باید سپاسگزاری خود را از مسئولان کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه مرکز گفت و گوی تمدن‌ها ابراز کنم. از همسر من نیز که ضمن تصحیح بخشی از متن کتاب، شرایط روحی و روانی مناسبی را برای ادامه این تحقیق ایجاد کرد، سپاسگذارم. هم چنین از سرکار خانم‌ها «تیموری» و «صادقی» که کتاب حاضر را تایپ نموده‌اند، تشکر می‌کنم. در خاتمه نمی‌توانم این آرزوی قلبی خود را پنهان کنم که این کتاب شاید بتواند، با توجه به مطالعات روش شناختی در سیاست، مبنایی برای تحقیق‌های گسترده‌تری در این زمینه قرار گیرد.